

صفحات ۱۶۰-۱۳۵

## جلوه های مضامین دینی در سروده های الطیب السمانی

جعفر صدری<sup>۱</sup>

بیژن کرمی<sup>۲</sup>

### چکیده

شعر از جمله اثر هنری ماندگار ی است، که با عواطف، احساسات و تخیلات آدمی را بطه ی مستقیم و نا گسستنی دارد.

این اثر ماندگار اگر در خدمت بیان مکارم اخلاقی، حفظ ارزشهای دینی، و پاسداری از آموزه های اسلامی قرار گیرد؛ بسیاری از خواسته های معنوی انسان را به کمال میرساند و جامعه را به مسیر هدایت سوق می دهد؛ چرا که، شعر با این اوصاف بر گرفته از زبان پاک است و نشانی از طهارت سیرت و صورت، صفای درون، کمال عقل و سرشت سلیم سراینده دارد.

نگارندگان در این پژوهش که به روش توصیفی تحلیلی تدوین شده به واکاوی اندیشه های ناب اسلامی و حقایق و تجربیات دینی در آثار الطیب السمانی، شاعر مسلمان سودانی پرداخته اند. از یافته های تحقیق برمی آید که شاعر با بهره گیری از تصاویر و مفاهیم قرآنی و تکنیکهای مختلف ادبی چون عنصر تکرار، به ماندگاری اندیشه های دینی در ذهن مخاطب کمک شایانی کرده است.

### واژگان کلیدی

قرآن، الطیب السمانی، اسلام، شعر معاصر، تکرار.

Email: sadri1391@yahoo.com

Email: vasiat94@gmail.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۹/۱۵

۱. مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه.

۲. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۱۹

## طرح مسأله

الطیب السمانی عبدالمحمود، در سپیده دم آغاز دهه ی چهارم سال ۱۹۴۰ م در شهر «طابت» به دنیا آمد. از ناحیه ی پدری نسبت او به «ازاهر الریاض» - که خانواده ای اصل و نسب دار هستند می‌رسد، که به واقع خانواده ای روحانی و دینی، صوفی گرا و دین پرور و ادب دوست و اصیل در اسلام و عرب می باشند. از طرف مادری «الیقین موسی محمدالحاج» نسبت او به قبایل حمعیه است، که ریشه ی خانودگی آنان با طایفه ی «طیبه» با هم نسبت داشتند.

السمانی در یک فضای روحانی و معنوی و شاعر دوست که همه ی این ها تاثیر ژرف در شاکله ی شعری او داشت؛ پرورش یافت. اجداد او در علوم مختلف زمان نظیر: زبان شناسی، بیان و معارف، شهره ی آفاق بودند. که شاعر همه ی این موارد را از آنان فرا گرفت. به طور خلاصه می توان گفت: از جمله شخصیت های منسوب به این خانواده ی اصیل، شیخ احمد طیب فرزند شیخ بشیر و همچنین شخصیت مشهور، النور الدائم، می باشد که میان این دو، نسل های بعدی نسل فرزندان و نوادگان پسری و دختری آمدند، که در قدرت شعر و شاعری همتای شاعر بزرگی چون محمد مهدی مجذوب - از پیش قراولان نوگرایی معاصر سودان است و دیگر شخصیت های بزرگ علمی و ادبی دوران خود هستند، او در محیطی که آکنده از علم و ادب بود و همگان تشنه ی معارف الهی بودند، رشد و نمو پیدا کرد، الطیب السمانی شاگردانی بسیاری را تربیت کرد؛ به گونه ای که در کاشتن بذر عشق و علاقه برای ادامه ی تحصیل در بین جوانان و فرزندان وطن، هرگز از پای نمی نشست. (ادریس اسماعیل، بی تا، ۴)

او از همان عنفوان جوانی قصاید پخته و نابی می سرود و برای منقح سازی به سمع و نظر استادان معروف می‌رسانید، به گونه ای که اشعار او در مجلات و روزنامه ها و رادیو و تلویزیون هم در اکثر مواقع پخش می شد.

از جمله ویژگی های شعری او؛ بیان ساده، روان، شیوا و گویا و عامه فهم است که، شاید یکی از عوامل محبوبیت شاعر در همین است. (ادریس، ۲۰۰۴: ۷)

از مهمترین و معروفترین آثار الطیب السمانی دیوان المعصرات اوست که بر روی هم وی دارای چهار دیوان است: المعصرات، شذی طیب الأنفاس، رجال صدقوا، اعذب الانتقام.

سوالات تحقیق: نگارندگان در این جستار در پی پاسخ به این سؤال است که:

۱. الطیب السمانی در به کارگیری تعابیر و واژگان ادبی، تحت تاثیر کدام میراث دینی اسلامی بوده است؟

۲. مهمترین نوآوری شاعر در خلق مضامین و درونمایه های دینی به چه صورت نمود پیدا کرده است؟

روش پژوهش: این مقاله بر اساس روش کتابخانه‌ای یا مطالعه‌ای انجام گرفته و داده‌های مورد نظر با استفاده از فیش‌برداری از کتاب‌ها و پژوهش‌های انجام شده فراهم آمده است. نگارندگان با تحلیل قصایدالطیب السمانی در دو محور اسلوب و مضمون، نقاط قوت و ابتکار و نوآوری شاعر را تبیین نموده اند.

پیشینه تحقیق: نگارندگان به پژوهش خاصی درباره شعر الطیب السمانی دست نیافته اند. تنها بخشی از پایان نامه دکتری با عنوان «کعبه و مدینه النبی در شعر معاصر عربی» را آقای جعفر صدیقی نگارنده مسؤل مقاله به بررسی شعر الطیب السمانی اختصاص داده است.

### مهمترین مضامین دینی در اشعارالطیب السمانی

مهمترین اثر الطیب السمانی، دیوان المعصرات اوست که شاعر همه شهرت خود را مدیون این اشعار اسلامی است. وی این اثر ارزشمند را در سال ۲۰۰۵ م کمیته علمی خارطوم چاپ نموده است. تعداد قصاید این دیوان ۱۳۰ قصیده می باشد که شاعر از سال ۱۹۵۸ تا ۲۰۰۴ میلادی سروده است. نگارندگان نیز با بررسی قصاید این دیوان به تبیین مفاهیم دینی آنها پرداخته اند.

شاعر در این دیوان از کعبه و مدینه النبی بسیار سخن گفته و قصایدی با عنوان «الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ»، «عَرَفَاتُ»، «أَهْلُ بَقِيعٍ»، «نُورٌ عَلَى نُورٍ»، «رَبِيعُ الْمَوْلِدِ»، «الْمُصْطَفَى خَيْرُ الْعِبَادِ»، «مَكَّةُ الْمُكْرَمَةِ»، «كَعْبَةُ الْأَمَالِ» و «الْبَيْعُ الرَّابِعُ» و... دارد. که به شرح این قصاید اشاره شده است. او در بخشی از این قصاید به موضوع حج اشاره کرده و سفر حج و اعمال و مناسک آن را به گونه ای ماهرانه به تصویر کشانده است. شاعر در تمامی موارد فوق، بخشی از گفتارش را به کعبه و مدینه النبی اختصاص داده و در مورد آن ها هنر نمایی کرده است. همچنین او در این دیوان سعی نموده به موضوعات مختلف، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، میهنی و... اشاره کند. قصاید میهنی او بیانگر عشق به وطن و دفاع از عقیده و ایمان اوست که در کنار دیگر قصاید اسلامی، در بیشتر مجلات و روزنامه های سودان به چاپ رسیده است. او در رابطه با «مَحَمَّدُ الدُّوْرَةُ» همان کودک فلسطینی که خود را پشت پدر مخفی نگه داشته بود که به دست اشغالگران صهیونیستی، به درجه رفیع شهادت نایل گشت، قصاید بلندی دارد که در آن می گوید: این طفل کوچک با شهادتش خواب را از چشمان صهیونیست ها گرفت؛ او از توجه به موضوعات اجتماعی نیز غافل نبوده و در قصیده ای با عنوان «الْيَتِيمَةُ الْبَاكِيَّةُ» دخترک یتیم خواهان ترحم و اتحاد و یکپارچگی امت اسلام است، و به گونه ای از آحاد مردم می خواهد به فریاد بی پناهان برسند. (السمانی، ۲۰۰۵: ۲۰-۱۵)

اشعار دینی او جایگاه وسیعی در دیوان دارند او از هدایت امت با قرار گرفتن در جاده اسلام سخن گفته و از تربیت و تزکیه و سرو سامان گرفتن امت اسلام بحث می نماید؛ که قصاید «نور

علی نور» نمونه ای از قصاید دینی اوست. شاعر در این دیوان به موضوعات مختلف اشاره نموده از جمله تشویق جوانان و گرایش آنان به ورزش و تندرستی که نشاط جوانان را موجب شادی همه‌ی مردم می‌داند.

السمانی در باب حکمت قصاید حکمت امیز مستقلی ندارد لکن در خلال سروده‌ها و گفته‌هایش به موضوعات حکمی اشاره نموده است. السمانی این قصاید را در مناسبات گوناگون، برای ابراز عشق و اردتش که بر گرفته از ایمان و عقیده‌ی اوست بیان داشته است. وی برای جاودانه نمودن سروده‌هایش با اقتباس از قرآن کریم دیوان خویش را المعصرات نامیده و در توصیف عشق و دلدادگی اش به حضرت پیامبر ﷺ سروده است.

از برجسته‌ترین درون مایه‌ها و اغراض شعری او بیان مفاهیم دینی است، که توصیف اماکن مقدس بیش از دیگر موارد در قصاید سمایی مشهود است.

### قصیده‌ی «المدینه المنوره»

به نظر می‌رسد موثرترین راه در بیان عظمت و جلالت حرمین شریفین، با اثر ماندگار شعر قابل فهم است؛ که در تقویت باورهای دینی نقش بسزایی دارد. السمانی به خوبی دریافته است که عشق و محبت به رسول خدا دوستی با حضرت باری تعالی است؛ که این عشق و حب با بی‌توجهی به دنیا و انس با کلام وحی حاصل می‌شود؛ به گونه‌ای که اگر این عشق و حب در دل جا گرفت، و قلب را فرا گرفت دل از غیر خدا خالی خواهد شد و این مقام قرب الهی است که همه‌ی این مسایل به وضوح در سروده‌های آنان یافت می‌شود؛ که و بهترین شاهد و مصداق برای اثبات این مدعا تعمق در اشعار اوست.

شاعر قصیده «المدینه المنوره» را با اظهار عواطف و احساساتش به مدینه النبی سروده و آغاز کلام را در این قصیده، با «النور» که اسمی از اسمای الهیه و بیانگر تجلی حق است، بیان داشته که مقصود شاعر در این فراز از عبارت «النور» نور خدا، حضرت محمد ﷺ است:

النُّورُ مِنْ سَوْحِ الْمَدِينَةِ لَأَحَا أَحْيَا الْقُلُوبَ وَأَنْعَشَ الْأَرْوَاحَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

نور از عرصه‌های مدینه نمایان شد؛ دل‌ها را زنده کرد و جان‌ها را نشاط بخشید.  
عرفان اسلامی عمیقاً و اساساً با آموزه‌های قرآن و حدیث استوار است. شاعر برای این که

۱. در این میان به شرح مرحوم دکتر انوار اشاره می‌شود تا بهانه‌ای برای یاد استاد ذوالسنانین و عارف کشورمان باشد: «اگر شاربان زلال عرفان که ندماء مجلس شهوندند با نغمه‌ای از آقداح عنایت، و نقشه‌ای از مصباح هدایت، که محیی قلوب و ارواح، و منور نفوس و أشباح است، برحال غافل‌ی از مردگان مقبره‌ی غفلت و جهالت گمارند، به حیات معنوی زنده گردد، و به مدد رُوح و رُوح عرفانی، از قبر جهالت و حرمان برانگیخته شود، و آتش تأسّف فوت مطلوب، مقوی طلب او گردد. (انوار، ۱۳۸۴: ۸۱)

اولین تجلی ذات باری تعالی را معرفی کند که مرتبط با انسان کامل است. (أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي) با لفظ نور بیان می‌دارد؛ او ظهور و بروز این نور را دل، که مظهر کمالات است می‌داند؛ نوری که باعث شادابی جان و روح شده و نسیم آن به مدینه حیات و زندگی بخشیده است.

وَتَعَطَّرَتْ نَسَمَاتُهُ بِعَبِيرِهَا      وَ شَدَا تَرَاهَا لَمْ يَزَلْ فَوْحًا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

نسیم‌های آن نور، به وسیله‌ی بوی خوش مدینه الرسول عطر آگین شد، و بوی خوش آن همچنان فضا را آکنده کرده است. وی در این عبارت برای مدینه‌النبی واژه‌های «عطر، شذا، فواح و...» را که حاکی از معانی عرفانی است انتخاب کرده و این اسماء هریک فصلی از معرفت را به روی پویندگان حقیقت باز می‌کند.

شاعر به گونه‌ای زیبا، کلمات «النور، لاح، أحیا، قلب، أنعش، ارواح» را به کار بسته که قابل تامل است. او آغاز کلام با واژه‌ی «النور» به صورت معرفه و این که ساختار جمله را با اسمیه شروع نموده، تاکید وی را بر التفات به این نور مقدس می‌رساند.

لِلَّهِ مِنْ دَارِبِهَا خَيْرُ الْوَرَى      نُورُ الْهُدَى مَنْ أَدْهَبَا لَأَتْرَاخَا  
بَلَدِ الْحَبِيبِ مُحَمَّدٍ بَدْرِ الدُّجَى      مَنْ كَانَ لِلَّيْلِ الْبَهِيمِ صَبَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

به به! عجب سرزمینی است، که بهترین خلق خدا در آن است، او که نور هدایت است و اندوه‌ها را از بین می‌برد. مدینه، سرزمین حبیب خدا و محبوب مسلمانان، حضرت محمد ﷺ است. او که ماه شب تار است و شب تاریک را روشنایی.

وی مدینه‌النبی را زایل‌کننده غم و اندوه می‌داند چرا که دیدار جمال محبوب تمام بی‌قراری‌ها را می‌ریاید. شاعر در توصیف صفات این مکان مقدس از اصطلاح «بلد الحبيب» استفاده نموده است. سپس با استناد به آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/ ۵۴)، آغاز گر جریان عشق را حضرت حق دانسته و منشاء این عشق و محبت را ذات باری تعالی می‌داند. او با نکره قرار دادن «دار» عزت و عظمت مدینه را حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌داند، که وجود مقدس آن حضرت به سان ظهور نور آفتاب در تاریکی و ظلمات می‌داند، این که چگونه انسان‌ها را از جهل و نادانی به نور هدایت دعوت نمودند:

۱. امام باقر (ع) می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلْقَ مُحَمَّدًا ﷺ وَعَتَرَتَهُ الْهُدَاهُ الْهُتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ: اولین چیزی که خداوند آفرید، محمد و خاندان هدایتگر هدایت یافته‌اش بودند، آنان شبح‌های نوری در پیشگاه خداوند بودند. (کلینی ج ۱، ۱۴۰۷: ۴۴۲)

الْمُصْطَفَى الْمَبْعُوثِ أَفْضَلَ مُرْسَلٍ  
 ذِي الْمُعْجَزَاتِ الْغُرِّ وَالْآيِ الْآتِي  
 لِلْعَالَمِينَ وَلِلْكَوَاثِنِ رَحْمَهُ  
 وَلَمَّا تَزَيَّنْتَ الْجَنَانَ وَحُورَهَا  
 وَلَمَّا تَبَدَّى كَوْكَبٌ أَوْ ثاقِبٌ  
 وَلَمَّا زَكَتْ نَفْسٌ وَطَهَّرَ رَجْزَهَا  
 مَنْ لُجْجَهَالِهِ وَالضَّلَالِ أَرْحَا  
 لَمَّا تَزَلُ لِلْمُسْلِمِينَ سِيْلَا  
 لَوْلَاهُ مَا بَسَطَ الْأَمِينَ جَنَاحَا  
 عَيْنٌ خُلِقْنَ لَنَا وَكُنَّ مِلاَحَا  
 وَالشَّمْسُ أَشْرَقَ نُورُهَا وَصَاخَا  
 وَمُؤَدَّنٌ فَوْقَ الْمَنَائِرِ صَاخَا  
 (السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

پیامبر برگزیده ای که برترین فرستاده ی خداست. همو که نادانی و گمراهی را از بین برد. او که صاحب معجزات باهر و آیات است، که آیات آن پیوسته سلاح مسلمانان است. پیامبری که برای جهانیان و کائنات رحمت است، اگر وجود مقدس او نبود، جبرئیل امین بال نمی گشود. (نازل نمی شد). و بهشت مزین نمی گشت و حورالعین زیبا روی، از برای ما آفریده نمی شدند. و هیچ ستاره ای نمی درخشید و خورشید نور افشانی نمی کرد؛ حال آن که، درخشش نورش از اوست. و هیچ نفسی تزکیه نمی شد، و پلیدی آن پاک نمی گشت، و هیچ موذنی بر فراز گلدسته ها اذان نمی گفت.

در این ابیات شاعر رمز وحدت و علّتِ خلقت را با زبان شاعرانه بیان داشته است او با اشارات رمز گونه از تمسک به آیات الهی و معجزات پیامبر ﷺ سخن رانده که عمل نمودن بدان ها را رمز پیروزی و مقاومت و رسیدن به کمال می داند. عمل به دستورات که خود، باعث تزکیه ی نفس و رهایی از آلودگی ها است. شاعر با یاد آوری نور، اسرار شب معراج و رمز رستگاری و فلاح را عنوان کرده و دوستی و محبت آن حضرت را دوستی حضرت حق می داند:

مَوْلَاهُ أَذْنَاهُ كَقَابِ نَزْلِهِ  
 وَ لِوَاءِ حَمْدٍ مُّسِيكٍ بِيَمِينِهِ  
 مَنْحَبَّاهُ إِنَّ الْإِلَهَ يُجِبُّهُ  
 فَرَأَى وَ أَبْصَرَ رَبَّهُ الْفَتَّاحَا  
 يَوْمَ الْجِنَانِ يُحْرِكُ الْمِفْتَاحَا  
 فَاجِبِبْ رَسُولَ اللَّهِ تَلْقَ فَلَاحَا  
 (السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

و پروردگارش به اندازه ی فاصله ی دو سر کمان او را به خود نزدیک کرد و او نور و جمال خدای خویش را مشاهده کرد و به لقاء الله نائل آمد. و در روز رستاخیز پرچم دین و کلید بهشت به دست اوست.

هر که او را دوست بدارد؛ خدای او را دوست خواهد داشت. پس رسول خدا ﷺ را دوست بدار تا به رستگاری نائل شوی.

سمانی در پایان این فراز ها به توصیف سفر روحانی خویش می پردازد، این که چگونه با

دیدن محبوب، هم و غم دنیایی و ظواهر مادی را رها کرده و این‌ها از سر عشق و اردت به حضرت دوست است:

مَا لَنْ خَلَلْنَا فِي الْمَدِينَةِ طَيِّبَةً      إِلَّا تَبَدَّدَ هَمُّنَا وَ أَنْزَاخَا  
و نَسِينَا أَهْلِينَا وَ كُلَّ صَغِيرَةٍ      وَ كَبِيرَةٍ وَ الْمَالِ وَ الْأَرْبَاخَا  
وَ لَكُمْ سَكَبِنَ الدَّمْعَ فِي حَرَمِ لَهَا      شَوْقًا وَ حُبًّا وَ الْغَرَامَ أَبَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

به محض این که به مدینه ی نبی وارد شدیم؛ غم و اندوهمان از بین رفتو اهل و عیال، خرد و کلان، و سود و ثروت را به فراموشی سپردیم.

و چقدر در حریم حرم پیامبر ﷺ از سر شیفنگی و شیدایی، اشک شوق و محبت افشانیدیم. شاعر از سرمایه های زندگی دنیوی سخن می گوید که چگونه با دیدن محبوب از همه تعلقات و زیبایی های آن دل کنده است.

وَ الْقَلْبُ فِي جَمْرِ الْهَوَى مُتَقَلِّبٌ      لَوْ لَا السَّلَامُ وَ بَرْدُ طَابِتٍ سَاخَا  
دل در آتش به عشق شما دگرگون می شود (قرار و تاب ندارد) اگر آرامش و خنکی «طابت» نمی بود.

او دل را که مرکز ظهور و بروز تجلی حق است در فراق محبوب بی قرار می بیند که از آتش عشق در سوز و گداز است.

وَ الْكُلُّ فِي أَدْبِرٍ فَيَعْبَأُ شَيْعٌ      مُتَوَسِّلٌ لِسَالٍ وَقَارٍ وَ شَاخَا  
همه در مقابل ادب بلند، فروتن و دست به دامان او هستند، چرا که او لباس وقار بر تن نموده است.

سپس در توصیف مدینه نبی می گوید:

هِيَ مَنبَعُ الْخَيْرَاتِ وَالْفَيْضِ الَّذِي      نَالَ التَّقَاةَ بِهِ هُدًى وَ صَاحَا  
هِيَ مَنهَلُ الْعِرْفَانِ وَالسَّرِّ الَّذِي      رَفَعَ الْحِجَابَ وَ أَسْمَعَ الْأَوَاخَا  
هِيَ غَايَةُ الْحُبِّ الْكَبِيرِ لِمُدْنِفٍ      شَرَبَ الْمُدَامَةَ وَ الطَّلَا أَفْدَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

مدینه الرسول، منبع خیرات و فیوضاتی است، که پرهیزکاران به وسیله ی آن فیوضات به هدایت و سعادت رسیدند.

مدینه نبی، سر چشمه ی جوشان و زلال معرفت، و رمز و رازی است که پرده ها را کنار زد و ندای حق را به گوش همگان رسانید.

شهر پیغمبر ﷺ، نهایت عشق و محبت والایی، از برای بیماران عشق حق است؛ که جام

های شرابِ عشق را می نوشند.

سمانی وجود مقدس حضرت ختم رسل ﷺ را کشش و جذبهِ الهی دانسته که این صفاتِ کمال در وجود مقدس پرهیزکاران، آنان که ندای حق را از زبان منادی حقیقت دریافته و به جان خریده اند؛ نهادینه شده است. آنان که به فیض حضور محبوب جام شراب عشق را برای درمان سر کشیدند.

خَمْرًا أَضَاءَتْ لِلنُّهَى بَسَائِهَا      وَ سَنَاوُهَا لَمَّا يَزَلُ قَدَاخَا  
نُورِيَّةً صَمَدِيَّةً قُدْسِيَّةً      وَ لَكُمْ بِهَا سَكْرَ الْمُحِبِّ وَ صَاخَا  
وَ الْعَارِفُونَ شُؤُونَهَا وَ فُنُونَهَا      وَ الشَّارِبُونَ غُدُوهُمْ وَ رَوَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۶)

شرابی که با روشنایی نور خود، برای خردمندان نور افشانی می کند و نورش پیوسته درخشان است.

شراب عشقِ حق نوری وحدانی و قدسی است و چه بسیار از محبان حضرت حق که به وسیله ی آن شراب، سرمست شده و فریاد برآورده اند. آنان به منزلت این شرابِ عشقِ الهی آگاه اند و همیشه از آن بهره مندند. آن گاه شاعر خواهان همراهی مخاطب است تا در این سفر روحانی با وی به زیارتِ محبوب، مشتاقانه و عاشقانه سیر کند؛ تا از این همراهی لذت ببرد.

كَانَتْ لَنَا رُوْحًا وَكَانَتْ رَاْحَةً      أَهْدَيْتَ لَنَا الْأَعْنََابَ وَالتُّفَاخَا  
تَتَنَزَّلُ الرَّحْمَاتُ وَالتَّبْرَكَاتُ وَالتَّخَا      يُرَاتُ مِنْهَا سَاكِبًا سَخَاخَا  
طَابَ الْمَقَامُ بِهَا وَكَانَتْ طَيِّبَةً      زَادَتْ بِطَيْبِ الْهَاشِمِيِّ سَمَاخَا  
وَ الرُّوْضَةَ الْفَيْحَاءَ فَاحَ غَيْبِهَا      مَا الزَّعْفَرَانُ وَلَا الْقَرْنِفَلُ فَآخَا  
كَمْ أَرَحَصَتْ فِيهَا الدُّمُوعُ أَجَلَّةً      جَذَبَتْ بِحُسْنِ جَمَالِهَا الْأَرْوَاحَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۷)

مدینه النبی، مایه ی آسایش و آرامش روح و روان ما بود، و شهری که سیب و انگور به ما هدیه نمود.

رحمت الهی با همه ی خوبی‌ها پیوسته در مدینه نازل می گردد؛ و خیرات و برکات دائمی در آنجا فرو می بارد. اقامت در آن لذتبخش است؛ و مدینه الرسول شهر پاک و شریفی است؛ که به فیض وجود مقدس پیامبر ﷺ در آن، عزت و عزمتمش افزون گردید.

حرم شریف نبوی، گلشن معطر و مطهری است؛ که بوی خوشِ عطر آن منتشر است. آن هم بوی خوش عطری که زعفران و قُرْنِفَل (گل میخک) در برابر عطر آن بویی ندارد. چه بسیار، که بزرگانی در آن جا (حرم شریف نبوی) مویه کرده اند. گلشنی که با زیبایی

خود، جان‌ها را جذب نموده و مسخر ساخته است. شاعر پس از آن که از حال و هوای اقامت، در کنار مرقد پاک محبوب سخن می‌گوید؛ به توصیف اهل دل پرداخته، جماعتی که از سر ذوق زیارت دوست، اشک شوق از دیده جاری ساخته و شیفته دلدار گشته‌اند، آن‌گاه بعد از اشارات به وصال، از فراق صحبت کرده، این‌که چگونه در جدایی از دوست بسان آهوان ناله و فریاد سر داده‌اند:

وَالْجَزَعُ حَنْ كَمَا تَجِنُّ غَزَالَةُ      بِجَوَارِ مَنبَرِهِ شَكَى أَتْرَاحَا  
وَقَفَّ النَّبِيُّ بِهٍ خَطِيئًا وَأَعْظَا      وَ مُذَكَّرًا وَ مُبَيَّنًّا إِيْضًا  
وَ يَمِينُهُ وَ شَمَالُهُ أَصْحَابُهُ      الشَّاهِرُونَ عَلَى الْعَدُوِّ سَلَاخَا

(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۷)

تنه‌ی درخت (درختی که پیامبر ﷺ هنگام خطبه خواندن به آن تکیه می‌نمود) از فراق پیامبر ﷺ در جوار منبرش ناله سرداد و بسان آن آهو نالید و از غم و اندوه شیکوه نمود. در یک نگاه ساده ابتدا فریاد از جدایی ما را به تأمل و احوال می‌دارد؛ وقتی که از فراق، منبر می‌نالد، خلاقیت شاعر را بروز می‌دهد که مرحله اغراق آمیز تری از این جدایی را به تصویر می‌کشاند و این شکل تصویر گونه‌ی فراق را در حد زیبایی تبیین می‌کند. (برای اطلاعات بیشتر نک: به کتاب شفیع کدکنی، ۳۹۹-۳۹۴ مراجعه شود). در گذشته نیز بر این موضوع مهیار دیلمی نیز نظر داشته است.

شاعر تنه‌ی درخت را که در کنار منبر حضرت رسول بود آن‌چنان انسی به او پیدا کرده بود که گویی در فراق آن بی‌تابی می‌کند. سمانی این بی‌قراری را به ناله‌ی آهو تشبیه نموده که از درد فراق می‌نالد. پیامبر ﷺ هنگام خطبه خواندن به آن (درخت) تکیه می‌نمود و به تبلیغ و وعظ و ارشاد می‌پرداخت. در حالی که اصحاب وی در یمین و یسار او وجود داشتند و با سلاح‌های آماده، برای جنگ با دشمنان، مهیا بودند.

سمانی آن‌چنان غرق تماشای دوست شده که گویی تمام حوادث را با دیده‌ی دل می‌بیند. او از غربت بقیع می‌گوید؛ این‌که چگونه کبوتران حرم، عاشقانه در آن جا دلدادگی می‌کنند. شاعر لیاقت و شایستگی را از لوازم این سفر روحانی می‌داند:

وَ عَلَى الْبُقَيْعِ تَرَاهُمْ أَوْ بِبَصِيرَةٍ      إِنَّ شَاءَ أَوْ بِالْعَيْنِ نَلَتْ صَلَاخَا  
وَ حَمَامُهُ مِنْ حَوْلِهِ فِي حَيْرَةٍ      أَمَّعَرْدُ بِهَدْيِهِ أَمْ نَاخَا  
وَ تَرَاهُ مِنْ فَوْقِ الرَّوُوسِ مُحَلَّقَا      يَا لَيْتَ لِي مَثَلَ الْحَمَامِ جَنَاخَا  
وَ عَلَى الْمَنَائِرِ وَ الْقُبَابِ مَطْوُفُ      وَ يَطِيرُ فِي جَوْفِ الْمَدَا مَمْرَاخَا  
وَ قِبَالَةَ الْحَرَمِ الشَّرِيفِ جَمِيعَا      نَلْنَا لَعْمَرِي الْمُدَّ وَ الْأَرْبَاخَا  
وَ هُنَاكَ فِي أُحُدٍ رَفَعْنَا صَوْتَنَا      يَغْلُو كَمَا رَفَعَ الْكُمَاهُ سَلَاخَا

وَ أَمَّا الشُّهَدَاءُ فِیهِمْ حَمَزَةٌ  
كُلُّ الْمَعَاوِرِ الْعِزَّةُ تَرَاهُمُ  
هَوَّ سَیِّدٌ مِّنْ بِالْبَغَاةِ أَطَاخَا  
مَنْ حَقَّقُوا النَّصْرَ الْمُبِینَ كِفَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۷-۹۸)

اگر خدا بخواهد و تو نیز شایستگی لازم را داشته باشی؛ با چشم سر و یا به دیده ی دل (اگر فرد با بصیرت باشی)، آنان (اصحاب) را در بقیع خواهی دید. همچنین کبوتران بقیع را پیرامون حرم مطهر نبوی می بینی و در حیرت می مانی که آیا آنها با صدای خود، چه چه سر داده و یا نوحه سرایی می نمایند. می بینی که آنها (کبوتران) بر فراز سر مردم در حال پروازند؛ (حلقه زده اند) ای کاش! من هم مانند کبوتران دارای بال بودم!

و می بینی (آن کبوتران حرم را) که بر فراز گلدسته ها و گنبد ها در حال طوافند؛ و در وسط آسمان، آزاد و شادمان پرواز می کنند.

به جانم سوگند، با رو به رو شدن و دیدن حرم شریف نبوی ﷺ همه ی ما، به برکت و منفعت (به سود و برکت) فراوانی دست یافتیم. و در آنجا، در اُحد، صدای خود را بلند کردیم (بالا بردیم)، همان گونه که رزمندگان شجاع، سلاح خود را بالا می برند. و شهدای صدر اسلام در برابر ما قرار دارند که حمزه ی سید الشهداء عموی پیامبر ﷺ در میان آنان است. همو که یاغیان را به خاک هلاکت افکند. و در بقیع، همه ی رزمندگان شجاع و دلیر را مشاهده می کنی؛ همانان که نصرت و پیروزی آشکار را تحقق بخشیدند.

شاید در نگاه شاعر رعایت حرمت و احترام زائران بقیع باشد؛ که به قدر و منزلت اصحاب و یاران با وفای پیامبر اسلام ﷺ را کبوتران درک کرده و لکن برخی از انسان ها قادر به درک و فهم آن نیستند.

شاعر در این گل گشت معنوی به توصیف مدینه النبی پرداخته؛ که چگونه از برکت وجودی حضرت پیغمبر اکرم ﷺ نعمت و برکت در این شهر فراوان است؛ او مدینه النبی را بهشت مومنان می داند؛ که برای دست یابی به این فیض عظیم، رضایت، مودت و پاره ای از امور معنوی را گوشزد می نماید:

هِيَ طَيْبَةٌ وَ مَدِينَةُ مُحَمَّدٍ  
هِيَ مُتَعَةُ الْأَنْظَارِ وَ النَّبْعُ الْأَذَى  
هِيَ نُصْرَةُ الرَّوْضِ الْبَهِيحِ نَخِي لَهُ  
مَا قَالَهُ الشُّعْرَاءُ فِيهَا كُلُّهُمْ  
إِلَّا كَقَطْرَةٍ وَابِلٍ مُتَسَجِّمٍ  
إِنْسَانٌ عَيْنِ الْعَالَمِينَ جَمِيعُهُمْ  
وَدَعَتْهَا وَالِدَمْعِ مَلِيٍّ مَحَا جَرِي  
كُلُّ النَّعِيمِ بِهَا تَرَاهُ مَتَاخَا  
أَسْفَى وَ أَرْوَى لِلوَرَى وَ أَنْدَاخَا  
وَ غَدَا بِهَا الْمَاءُ الْأَجَا حُ قُرَاخَا  
مَهْمَا أَجَادُوا وَ طَرَزُوا الْأَمْدَاخَا  
عَمَرَ الْبَسِيْطَةَ سَبْسَبًا وَ بَطَاخَا  
هِيَ عَيْنٌ خُلِدِ ضَمَّتِ الْمِصْبَاخَا  
مِنْ بَعْدِ مَا عَشْنَا بِهَا أَفْرَاخَا

هِيَ صُورَةٌ فِي كُلِّ قَلْبٍ حَيَّةٌ      تَبْقَى عَلَى صَدْرِ الزَّمَانِ وَ شَاخَا  
لَنْ أُنْسَهُمَا دُمْتُ فِي هَذِي الدُّنْيَا      دَارُ الشَّقَاءِ مَسَاءَنَا وَ صَبَاخَا  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۸)

این، مدینه النبی است؛ شهری منور و معطر است و در حمایت خدا و پیامبر ﷺ می باشد و همه نعمت ها را در آنجا فراهم می بینی.

مدینه، شهر دیده نواز و چشمه سار وسیع و پهنآوری است که مردم را از آب گوارای خود، سیراب تر می نماید.

نخلستان های مدینه، بوستان های شاداب و با طراوت و مسرت بخش و بهجت آفرین است.

مدینه النبی، جایی است که در آن آب شور و تلخ، به آب گوارا و خالص تبدیل می گردد. آن چه تمام شاعران درباره ی مدینه الرسول سروده اند؛ هر قدر هم که زیبا و جالب سروده باشد؛ در برابر زیبایی های آن چیزی نیست، درست، مانند یک قطره ی آب باران که فرو بارد و در صحراء فرو ریزد.

شهر پیغمبر، مردم دیده ی همه ی جهانیان است. و چشمه سار بهشت جاویدانی است؛ که چراغ فروزان پیامبر اکرم ﷺ را در بر گرفته است. پس از آن که مدتی را در مدینه، شادمان گذراندیم؛ با آن وداع کردم در حالی که پلک ها و دیده هایم پر از اشک بود.

مدینه، تصویر زنده و جالب و زیبایی است که در طول گستره ی زمان، در همه ی دل ها و قلب ها باقی خواهد ماند. تا زمانی که در این دنیا هستم؛ هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. مدینه، پیوست (شبانہ روز) دارالشفای ماست.

گفتگو با معبود

از بنیادی ترین مباحثی که شاعر بدان پرداخته است، ارتباط روحانی و حفظ این حال و هوای معنوی از طریق راز و نیاز است. شاعر در ابیات پایانی این قصیده رسم ادب را رعایت نموده و به همه ی برادران دینی خویش دعا می نماید. او با تکرار عبارت «یا رب» شیوه ی ارتباط با معبود را بیان می دارد. و فرجام نیکو، توأم با مودت، محبت و هدایت، از درگاه حضرت سبحان برای تمامی برادران دینی مسئلت می نماید:

يَا رَبِّ اِمْتَحِنَا الرِّضَا وَ مَثْوَبَةً      وَ جَمِيعَ اِخْوَانِنَا وَ صَلَاحَا  
كَانُوا لَعْمَرِي طَيِّبِينَ جَمِيعُهُمْ      كَلْفِي بِهِمْ مَا بَرَقُ طَيِّبَةً لَاحَا  
فِي صُحْبَةٍ وَ مَوَدَّةٍ وَ اُخْوَةٍ      فِي اللّٰهِ كَانَتْ لِلرِّضَا مِفْتَاحَا  
يَا رَبِّ اَحْفِظْهُمْ وَ بَارِكْ جَمْعَهُمْ      قَوِّ الصَّلَاتِ وَ بَاعِدِ الْاْتِرَاحَا  
يَا رَبِّ صَلِّ عَلَي النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ      مَا نَشْرُ طَيِّبٍ بِالْمَدِينَةِ فَاحَا

وَ الْآلِ وَالْأَصْحَابِ أَعْلَامِ الْهُدَى  
 مَا إِنْ دُعِيَ دَاعِيَ الصَّلَاةِ فَلَاخَا  
 أَوْ رَتَّلَ الْقُرْآنَ عَبْدُ خَاشِعُ  
 أَوْ مَا الْمُؤَدَّنُ فِي الْمَنَائِرِ صَاخَا  
 وَ الطَّيِّبُ السَّمَانِي أَنْشَدَ قَائِلًا  
 النُّورُ مِنْ سَوْحِ الْمَدِينَةِ لَاحَا  
 (السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۸)

پروردگارا! به ما و به همه ی برادران ما، رضایت و اجر و ثواب و صلاح خود را عطا فرما. به جانم سوگند، همه ی آنان (آن برادران ایمانی و مومن)، انسان های خوب و وارسته ای بودند و تا زمانی که نور مدینه نمایان است؛ من شیفته و شیدا ی آنان می باشم. ما با آنان در مصاحبت و مودت و برادری بودیم؛ اموری که (در حقیقت) کلید رضایت و خشنودی خداوند است. پروردگارا! نگه دار آنان باش و جمعشان را مبارک قرار ده! و پیوندها را (بین آنان) استواری بخش و غم و اندوه را (از آنان) دور گردان!

پروردگارا! تا زمانی که فضای مدینه، عطر آگین است (و بوی خوش در فضای مدینه منتشر است) بر حضرت محمد ﷺ درود و سلام بفرست. و همچنین بر خاندان و اصحاب او که سنبیل هدایت اند نیز درود و صلوات بفرست، مادامی که نمازگزاری برای رستگاری دست به دعا بر می دارد. (این تحیت تا زمان باقی است و نیایش پابرجاست، بر قرار باشد) و تا زمانی که بنده خاشع و متواضع و فروتنی، قرآن تلاوت می کند؛ و تا زمانی که موذنی بر فراز گلدسته ها، صدای خود را به اذان گفتن بلند می کند.

سپس در پایان بر وجهی لطیف با ذکر نام خود (استشهاد) می گوید: «طیب سمانی» زمانی این شعر را سرود که نور از عرصه های مدینه نمایان گردید. استشهاد: آن است که شاعر اسم و لقب خود را در طی اشعار ذکر نماید. (گرکانی، ۱۳۷۷: ۵۳)

شاعر لحظه دیدارش را توصیف می کند آن گاه که با زیارت دلدار غم و اندوه او زایل شده حتی به قدری غرق جلوه ی دوست شده؛ که هست و نیست خویش را به باد فراموشی سپرده و با دیدن حرم یار ناگفته های دل را هویدا می سازد.

از زیبایی های هنری این قصیده به کارگیری مطلع قصیده «النور من سوجالمدینه لآحا» و حسن ختام آن نیز، بهره مندی از این عبارت برای عرض ارادت و تحیت به ساحت مقدس پیامبر ﷺ است که خود این تکرار آن چنان تاثیری در خواننده ایجاد می کند که بسیاری از مفاهیم را در پرتو این مجاورت احساس می کند و به کارگیری این گونه شگرد ها، خود از مهم ترین مباحثی است که سهم قابل توجهی در تناسب و هماهنگی اجزای ابیات دارد.

شروع کردن مصرع با عباراتی همانند مصرع پایانی بدان رَدُّ الْمَطَّلَعِ گویند و آن بدین معناست که شاعر مصرع اول را در آخر قصیده یا غزل تکرار کند و آن را ختم سخن قرار دهند، حسن این کار موقوف به لطف و سلامت آن مصرع است و اگر در کمال زیبایی و شنوایی نباشد اعاده ی آن پس از چندین شعر و گذشتن مقداری از زمان، البته جانب رغبت و قول نیاید. (گرکانی، ۱۳۷۷: ۲۵۴)

تکرار کلمات به صورت عمودی در قصیده المدینه المنوره

ردیف	تکرار کلمات عمودی	فراوانی
۱	النور	۵
۲	المدینه	۴
۳	مِن	۴
۴	مَنْ	۵
۵	قلب	۳
۶	دار	۲
۷	و لما	۳
۸	هی	۶
۹	یا رب	۳
۱۰	نبی	۲
۱۱	محمد	۲
۱۲	فی	۱۳
۱۳	طیبت	۳
۱۴	رضا	۲
۱۵	مفتاح	۲
۱۶	لاحا	۳
۱۷	سوح	۲

تکرار کلمات به صورت افقی در قصیده المدینه المنوره

ردیف	تکرار کلمات افقی	فراوانی
۱	حب	۱
۲	سنا	۱

استفاده از القاب پیامبر در قصیده المدینه المنوره

ردیف	القاب پیامبر
۱	محمد
۲	نبی
۳	خیر الوری
۴	حبیب
۵	مصطفی
۶	افضل مرسل
۷	رحمته للعالمین
۸	مولاه
۹	رسول الله
۱۰	امین

## قصیده عرفات

سمانی در توصیف شاعرانه خویش، دیگر مکان‌های خانه حق را نیز به نظم درآورده و در توصیف صحرای عرفات که مثال عینی قیامت است، این که چگونه از جای جای کره‌ی خاکی همگان گرد هم آمده و بسان پیکر واحد تسلیم امر خدای یکتا هستند. چنین ترسیم می‌کند:

عَرَفَاتُ تُجَلِّي كُلَّ قَلْبٍ صَادِي  
بَسَنَائِمًا الْمُتَلَالِي الْوَقَّادِ  
لِلَّهِ مِنْ نُورٍ بَدَأَ لِعُيُونِنَا  
فِيهِ جَمَالُ الرُّوحِ وَالْأَجْسَادِ  
تَنْزَلُ الْخَيْرَاتُ فِيهَا رَحْمَةً  
كَتَبَتْ لُذُنُجَاجِ ذِي الْإِرْعَادِ  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۹)

او در توصیف این مکان شریف از واژه‌ی نور، رحمت، قلب، که از تعبیر صوفیانه و عارفانه است استفاده نموده و می‌گوید: عرفات، هر دل زنگار گرفته را با نور پُر درخشش و پرفروغش روشنی می‌بخشد.

شگفتا! عجب نوری مقابل چشمانمان ظاهر شده؛ در آن روشنی چشم است و باعث زیبایی جسم و جان.

خیرات و برکات در عرفات بسان باران پر آب توام با رعد و برق است.

## رمزگرایی و نمادسازی شاعر

تمامی اعمال عبادی دین مقدس اسلام دارای رمز و رازهایی است که، شاعر آن‌ها را با زبان شعر بیان داشته است، او این اعمال را دارای ظاهر و باطنی می‌داند که هر کس به فراخور درک و فهم به سیرت و مغز باطنی آن پی می‌برد. شاعر سیر به جانب دوست و سفر عرفانی خویش را توصیف می‌کند که هر منزلی مشتمل بر مراتبی است. وی می‌گوید:

يَا رَبِّ هَبْنَا مِنَّا وَعِنَايَهُ  
وَقَفَّ الْحَجِيجُ بِهَا وَكُلُّ أُغْبَرٍ  
وَدُمُوعُهُمْ فَوْقَ الْخُدُودِ غَزِيرَةٌ  
وَعَلَيْهِمْ مَوَا يَبْدُوا الْخُشُوعَ وَخَشْيَةَ  
وَقَفُّوا بِهَا مُتَضَرِّعِينَ تَخَالَهُمْ  
لَبَسُوا الثِّيَابَ الْبَيْضَ رَمَزَ صَفَائِهِمْ مِنْ رَجْزِهِ  
مِنْ دَنْبِهِ مِنْ رَجْسِهِ  
وَرِعَايَهُ دُنْيَا وَفِي الْمِيْعَادِ  
بَلْ أَشَعَتْ لَمْ يَشْكُ مِنْ إِجْهَادِ  
وَ أَكْفَهُمْ صَوْبَ السَّمَاءِ تَنَادِي  
لِمَلِيكِهِمْ لِلْوَاكِدِ الْمَجَّادِ  
نَجْمَ الْمَجْرَةِ فِي الدُّجْنَةِ بَادِي  
وَنَقَائِهِمْ وَجَلَاءِ كُلِّ فُوَادِ  
مِنْ طَيْشِهِ وَ الْغُلِّ وَالْأُخْقَادِ  
(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۹)

بار الها بر ما منت بگذار و توجه فرما، و در دنیا و عقبا مورد عنایت و محبت خویش قرار ده. حاجیان در عرفات وقوف کردند طوری که خاک آلود و ژولیده بودند و از سختی و رنج که

در این مسیر کشیده بودند هیچ گله و شکایت نمی کردند. اشک آن‌ها بر گونه‌هایشان ریزان و دست به آسمان، راز و نیاز کنان بودند. به طوری که فروتنی و خوف و خشیت از خدای بی‌همتای قهار در چهره‌هایشان هویدا است.

این‌ها خشوع کنان در عرفات وقوف کردند، تو پنداری که آنان همچون ستاره‌های کهکشان هستند که در تاریکی شب ظاهر گشتند. لباس سفید را که نشان صفای درون و پاکی و درخشش دل‌ها از هر گونه گناه و خیره‌سری و کینه و تعلقات دیگر است، بر تن نمودند.

شاعر لباس احرام را رمز تهی بودن دل از هر گونه آلودگی‌های ظاهری در نظر می‌گیرد.

يَا رَبِّ زَيِّنْ بِالتُّقَىٰ اَعْمَالِنَا  
حَتَّىٰ الغُرُوبِ وُقُوفِنَا وَ مَسِيرِنَا  
فِيهَا جَمَعْنَا مَعْرَبًا و عَشَاءَنَا  
بَلِّ لِلتَّيْتِلِ و الدُّعَاءِ تَقَرُّبَنَا  
بُشْرَىٰ لَنَا بِقِيَامِنَا فِي لَيْلَةٍ  
يَا رَبِّ فَاعْفِرْ ذَلَّتْ سِي و خَطِيئَتِي

فِي حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ و رَشَادِ  
مِنْ بَعْدِهِ مَزْدَلَفَةَ الْاِمْدَادِ  
ثُمَّ الْمَيْتِ و لَمْ يَكُنْ لِرُقَادِ  
و تَلَاوَةِ الْقُرْآنِ و الْاَوْرَادِ  
مِيْمُونَةٍ جَادَتْ لِكُلِّ مُرَادِ  
اَسَلَمْتُ يَا رَبَّ اِلَيْكَ قِيَادِي

(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۹۹)

شاعر ضمن بیان عالی‌ترین مفاهیم عرفانی می‌گوید: پروردگارا! کردار ما را به تقوا آراسته گردان در حجبی که پذیرفته شده و موجب رشد ما گشته است. و در توصیف حال و هوایش می‌گوید: وقوف ما در عرفات تا غروب می‌باشد که به مدد توفیق الهی بعد از آن «مزدلفه» می‌باشد. شام گاهان در این مکان مقدس، بیتوته کردیم؛ حال آن‌که آن‌جا برای خواب نیست. بلکه برای گریه و زاری و راز و نیاز برای تقرب الهی و قرائت قرآن و ذکر است.

بشارت باد، بر ما به قیامان در شی‌خجسته و مبارک که همگی در آن‌جا به خواسته‌ی خویش رسیدیم.

الهی! از خطا و اشتباهم در گذر، چرا که من لجام اختیارم و تمام امورم را به تو سپرده‌ام. ذوق و اندیشه‌ی مضمون‌آفرین شاعر بر این است؛ که مضامینی را دست‌مایه‌ی خلاقیت هنری خویش قرار دهد. بر این اساس او اعمالی را که در این مراسم معنوی به جای آورده شاعرانه در نظر مخاطب تصویر پردازی نموده است:

مِنْ بَعْدِهَا الْجَمْرَاتُ بَعْدَ زَوَالِ شَمْسِ  
رَجْمًا لِابْلِيسِ اللِّعِينِ بِرَمِيَةٍ  
و مَبِيئَتِنَا بِمِنَى ثَلَاثًا حِكْمَةً  
فِيهَا يَكُونُ تَوَاصُلٌ و تَعَارُفٌ  
فِي الْفَجْرِ و تَلَاخُمٍ و تَعَاوُنِ

سِ الْيَوْمِ فَيَا الْمُنْصُوصِ وَالْاِسْنَادِ  
تُودِي بِهِ و تَحْيِيلُهُ لِرِمَادِ  
فِيهَا هِنَاءُ الرُّوحِ و الْاَجْسَادِ  
و تَعَانُقٌ فِي لَهْفِهِ و وَدَادِ  
و تَلَاطُفٌ يُنْسِيكَ لِلْاَوْلَادِ

وَ الْكُلُّ فِي كَنَفِ الْإِلَهِ مُقَامُهُ  
 صَفَتِ الْقُلُوبُ وَ كَلَّنَا فِي رَحْمَةٍ  
 ثُمَّ الْإِفَاضَةُ وَ الْوَدَاعُ وَ سَعَيْنَا  
 عَنَتِ الْوُجُوهُ لِرَبِّهَا فِي خَشْيَةٍ  
 وَ يَشْعُ نُورُ الْبَيْتِ مِنْ أَرْكَانِهِ  
 وَ مَثَابَةٌ لِلنَّاسِ أَمْنًا دَائِمًا  
 تَهْوَى إِلَيْهِ وَ لِلدَّعَاءِ إِجَابَةً  
 وَ الرَّزْقُ مَوْفُورٌ وَ كُلُّ ثِمَارِهِ  
 وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ فِيهِ صَلَاتُنَا  
 رَفَعَ الْقَوَاعِدَ وَ ابْنَهُ فِي جَنِّهِ  
 لِلطَّائِفِينَ الْعَاكِفِينَ طُهُورُهُ  
 وَالسَّعَى كَانَ مِنَ الصَّافَا بُدْءًا بِهِ  
 فِي سَبْعَةٍ كَانَتْ وَ رَبُّكَ مَتَعُهُ  
 وَ النَّاسُ فِي حَشْدٍ عَظِيمٍ كُلُّهُمْ  
 ثُمَّ الْخِتَامُ بِمَرُورِهِ فِي سَابِعِ  
 مَوْلَايَ نَسَأَلُكَ الرِّضَا وَ هِدَايَةَ  
 وَ إِفَاضَةَ قَبْلِ الْوَدَاعِ لِمَا كَثُرَ  
 ثُمَّ الرَّحَالَ نُشَدُّهَا لِبِلَادِنَا  
 وَ لَنَا مِنَ الْأَدَبِ الرَّفِيعِ قَصَائِدُ  
 أَوْ عَادَ رَكْبٌ غَانِمًا فِي حَجَّةٍ  
 أَوْ نَاحٍ مَحْزُونٌ الْفُؤَادِ لِطَيْبَةٍ  
 وَالْأَلِ وَالْأَصْحَابِ أَعْلَامِ الْهُدَى  
 وَ الطَّيِّبِ السَّمَانِيِّ أَنْشَدَ قَائِلًا

او به رمی جمرات که نماد جنگ با پلیدی هاست، به این عمل اشاره نموده؛ که در آیین و شریعت از آن یاد شده، و رمی جمرات برای ابلیس ملعون است؛ که این پرتاب ابلیس را نابود و تبدیل خاکستر نمود. شعر به اقامت در منا اشاره کرده که دارای حکمتی است؛ ما سه شبانه در منا ماندیم و آن باعث لذت جسم و جان است. در آن جا آشنایی و ارتباط و هم آغوشی با برادران دینی است که هم دریغ داشت و هم افسوس.

(شاید در نگاه شاعر افسوس از جدایی و دریغ از این که برادری‌ها و برابری‌ها نادیده گرفته می‌شود.)

حضور در این سرزمین به قدری فرح بخش است که در این انس و الفت و اتحاد و همیاری و همکاری فرزندان و دل‌بندان را فراموش می‌کنی. شاید در نگاه شاعر، این عدم تعلق به زیور و زینت حیات که همان اهل و عیال و دارایی است به خاطر توفیق هم صحبتی با خالق یکتاست چرا که شاعر بعد از آن می‌گوید:

همگان در کنف حمایت الهی هستیم که هیچ کس از درد و رنج و بعد مسافت ناراحتی نمی‌کند.

دل‌ها صاف و زلال شد و همگان در رحمت الهی به سر می‌بریم، به خدا سوگند تمامی این مدد‌ها همه از جانب خداوند است. آن‌گاه شاعر با گریزی به آیات کلام وحی اشاره دارد:

پایه‌های کعبه را به همراه فرزندش که همراه او بود با سعی و تلاش و زحمت خویش بالا برد. برای طواف کنندگان، معتکفان و رکوع کنندگان و قیام و سجده کنندگان پاک و طاهرش. سعی آغازش از صفا؛ است که کوه صفا در اسناد و روایات اسلامی آمده است. عمل صفا و مروه هفت بار بود؛ که به خدا قسم لذت و بهره داشت و این راز و نیاز ما و فریاد دعای ما گاهی در جای بلند و گاهی در جای پست بود. مردم بسان فرد تشنه‌ای که به دنبال آب است؛ از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و همگی در اجتماع بزرگی بودند. در هفتمین آن بالاخره مروه بود؛ که در آن جا برایمان بهترین توشه و اندوخته بود.

بار‌الها! از درگاه تو رضایت، هدایت و حمایت از ماجرا جویی‌های کینه‌توزان حسود دارم. پروردگارا! پیش از آن که این‌جا را ترک کنیم برای ما و کسانی که اقامت و یا کوچ کرده‌اند افاضه فرما و مارا مورد لطف و عنایت و محبت خویش قرار ده.

سماوی به توصیف ادامه سفر خویش می‌پردازد که در آن از ضرورت و وجوب قطعی زیارت مرقد پاک حضرت محمد مصطفی ﷺ سخن می‌گوید، که یاد آور کلام آن حضرت است که فرمودند: هر کس به مکه بیاید و خانه‌ی خدا را زیارت کند و مرا در مدینه زیارت نکند بر من ظلم نموده است.

شاعر می‌گوید: آماده‌ی سفر به شهرمان می‌شویم بعد از آن که، حضرت محمد مصطفی ﷺ را زیارت کردیم. وی از توفیق خویش در این مسیر طولانی سخن گفته که چگونه موفق به سرودن قصاید بلندی در مدح مدینه‌النبی شده که دوستی این عزیزان را وسیله‌ی سعادت و سپیدبختی می‌داند. در پایان این قصیده نیز مفاهیم عالی را دستمایه مضمون‌سازی‌های شاعرانه نموده و این مضامین را به کار (تکرار مطلع قصیده، نام خویش و...) می‌برد تا فخر خویش را در توصیف حریم شریف نبوی بیان دارد.

تکرار عمودی و افقی کلمات در قصیده ی عرفات

ردیف	تکرار کلمات	عمودی	افقی
۱	فی	۲۷	-
۲	مین	۱۶	-
۳	کل	۸	۲
۴	یارب	۴	۱
۵	سنا	-	۱

### قصیده اهل البقیع

سمانی پس از توصیف حال و هوایش در خانه خدا و سرمست از زیارت مرقد پاک حضرت مصطفی ﷺ به دیگر اماکن متبرکه نیز توجه نموده و آن، وصف اهل بقیع است؛ که با الهام از قرآن و روایات اسلامی، این عزیزان که جانشان را در دفاع از دین مبین اسلام، فدا کرده اند، اینان را جهاد گران و زندگان درگاه حق می داند که از هر گونه پلیدی به دور بوده و بقیع به وجود اینان افتخار می کند:

هُمُ الصَّحَابَةُ مَنْ لَلَّهِ قَدْ نَذَرُوا  
مَاتُوا جِهَادًا وَ مَا مَاتَتْ مَا تَرَهُمْ  
أَحْيَاءُ يُرْزِقُهُمْ رَبِّي عَلَى قَدَرٍ  
مَا شَاقَّهُمْ زُخْرُفُ الدُّنْيَا وَ زِينَتُهَا  
وَ طَهَّرُوا الْأَرْضَ مِنْ رِجْسٍ وَ مِنْ دَنَسٍ  
طَابَ الْبَقِيعُ بِهِمْ مِنْ طَيْبٍ عَرَفَهُمْوَا  
أَرْوَاهُهُمْ وَ لِدِينِ اللَّهِ أَنْتَصَرُوا  
وَ الْمَرْءُ مَا رَاحَ يَبْقَى بَعْدَهُ الْآثَرُ  
وَ النَّاسُ تَمْشِي عَلَى مَا خَطَّهُ الْقَدَرُ  
وَ كُلُّ شَيْءٍ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ مُحْتَقِرُ  
فَمَا تَوَانُوا لِسَيْفِ اللَّهِ قَدْ شَهَرُوا  
لَهُمْ جَلَالٌ وَ مِنْ هَيْبَاتِهِمْ حَذَرُ  
(السمانی، ۲۰۰۵م: ۱۵۶)

آنان یارانی اند که برای دین خدا، جانشان را فدا کرده اند و دین حق را بدین وسیله یاری نموده اند. اینان جهاد کردند و شهید شدند لکن افتخاراتشان از بین نرفت. هر انسانی، ارزشش به این است که پیوسته بعد از خود یادگارش باقی بماند.

اینان زنده اند و پروردگارم به آنان بر اساس قدر و منزلت روزی می دهد و انسان ها در مسیری قدم بر می دارند که سرنوشتشان است و خداوند مقدر کرده. زخارف دنیا و دلبستگی هایش آنان را شیفته نکرده و غیر خدا (نزد آنان) هر چه هست، نزد آنان، حقیر و بی مقدار است. زمین را از پلیدی ها و نا پاکی ها، پاک کردند و در راه حق سستی نکردند و این گونه مشهور شدند.

بقیع از بوی خوش آنان سرمست شد و بدان ها فخر نمود؛ چرا که؛ آنان دارای عزت و عظمت هستند؛ که از هیبت و شکوه آنان، در شگفتند.

شاعر پس از بیان افتخارات اهل بقیع، این که این مکان شریف بر ساکنان آن فخر می‌ورزد، می‌افزاید: نه تنها این بقعه ی شریف به وجود اهلش می‌نازد، بلکه هر کس که آرزوی رسیدن به هر خیر و نیکی را دارد باید از منزلگه این عزیزان بجوید، چرا که دیدن آثار و منزلگه اینان، آدمی را به یاد افتخارات اسلام و ایمان حقیقی رهنمون می‌سازد:

وَ كُلُّ مَنْ أُمَّمَ أَوْ زَارَ سَوْحُهُمُوا      يَنَالُ خَيْرًا وَ مَا يَرْجُو وَ يَنْتَظِرُ  
فَمَنْ رَأَاهُمْ رَأَى الْإِسْلَامَ فِي صُعْدِ      أَبْطَالِهِ مَا وَنُوا أَوْ عَاقَبَهُمْ خُورُ

(السمانی، ۲۰۰۵م: ۱۵۶)

هر کس قصد آنان نماید، یا اینکه ساحت مقدس آنان را زیارت کند، هر آن چه از خیر و نیکی امید و آرزو نموده، بدان دست می‌یابد. هر کس آنان را دیده، گویی که کل اسلام را مشاهده کرده، که رو به ترقی است. دلاور مردان اسلام هرگز کاهلی نکرده و هیچ سستی و تنبلی نیز مانع آن‌ها نشده‌ی عزت و شرافت این مکان مقدس را به حرمت و احترام اهل آن می‌داند، همانطور که زائرین این قبور مقدس در این دیدار، به بهترین نعمت و برکت دست می‌یابند.

### قصیده کعبه‌الآمال

کعبه در منظر شاعرانه سماوی با عنوان «کعبه‌الآمال» قبله ی آرزوها و امید گاه انسانی توصیف شده، وی کعبه و مفاهیم وابسته به آن را در توصیف شاعرانه خویش به کعبه ی آرزوها تعبیر می‌کند، هر چند در میان دیگر شاعران به ویژه شعرای فارسی از این منظر به توصیف «کعبه» پرداخته شده است. به هر روی، سماوی از جمله ی این شاعران است که مضمون سازی و تصویر گری مربوط به کعبه را می‌توان در شعر او مشاهده کرد. سماوی در اعمال و مناسک حج رمزهایی از معنویت را جستجو می‌کند که در پس هر عملی، معنایی غیبی، نهفته و آن را «کعبه آرزوها» می‌داند، به گونه ای که؛ گویی زندگی انسان را بدون حضور در سرزمین وحی، تباه می‌پندارد:

عِيشُ الْفَتَى فِي دَهْرِهِ مَذْمُومٌ      إِنَّ لَمْ يَحْجُجْ الْبَيْتَ فَهُوَ مَلُومٌ  
وَ يَقْبَلُ الْحَجَرَ الْكَرِيمَ تَبَرُّكًا      فِي خَشْيَةٍ إِنَّ لَمْ كَفَى تَسْلِيمٌ

(السمانی، ۲۰۰۵م: ۲۳۴)

انسانی که در طول دوره ی زندگی، حج خانه ی خدا را نکرده باشد، زندگی این انسان نکوهیده و تباه است، شاعر سپس به قسمتی از دیوار کعبه اشاره می‌کند، آن سویی که یادگار ماندگار حضرت ختمی مرتبت است، او استلام حجر الاسود را متبرک، خوانده و نشان از خشیت می‌داند؛ هر چند تسلیم بودن را نیز کافی نمی‌داند. شاعر اسلام را مکتبی منسجم می‌داند که زندگی و حیات آن در پرتو این کلیت انسجام می‌یابد، بر این اساس، فهم حقیقی آن نیازمند خشیت الهی است، که شاعر مسیر انسان به سوی معبود را این گونه ترسیم نموده است.

### کعبه در چشم انداز شاعران هسمانی

هِيَ كَعْبَةُ الْأَمَالِ وَالْخَيْرِ الَّذِي  
بَيَّتُ بِمَكَّةَ أَوْ بَيْكَةَ أَوْلُ  
هِيَ مَرْكَزُ الْكَوْنِ الْبَدِيعِ نِظَامُهُ  
مِيزَانُ هَذَا الْكَوْنِ سِرُّ جَمَالِهِ  
عَمَرَ الْبَسِيطَةَ شِرْبُهَا مَخْتَوْمٌ  
رَفَعَ الْقَوَاعِدَ مِنْهُ إِبْرَاهِيمُ  
فِي سِلْكِهَا كُلُّ الْوَرَى مُنْظَوْمٌ  
لَوْلَاهَا مَا شَمْسٌ عَلَّتْ وَنُجُومٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵م: ۲۳۴)

خانه حق، کعبه آمال و آرزوهاست، و خیری است که هر کس از آن بنوشد سیراب می شود. اولین خانه ای است که در مکه وضع شد و ابراهیم علیه السلام پایه های آن را بالا برد بیشترین توصیفات شاعر در برخی از ابیات اشاره به آیه ی ۹۶ سوره آل عمران دارد:

کعبه، مرکز کائنات و راز نظام هستی است که همه ی خلق در نظم بدان وابسته هستند. کعبه میزان ارزشیابی و راز زیبایی هستی است، که اگر آن نبود خورشید و ستاره ای بالا نمی آمد. (در هستی خبری از درخشش خورشید و ستارگان نبود)

### جلوه گاه آیات صدق الهی در نگاه شاعرانه سمانی

شاعر سودانی، مفاهیم خانه حق را در توصیف شاعرانه و ماهرانه ی خویش بررسی نموده و با مضامین دینی آمیخته است به گونه ای که در نظر او، منزلگه وحی، پاک کننده ی جسم و روح انسان است و عظمت آن به حدی است که بزرگی عزت آن به عقل آدمی خطور نمی کند:

آيَاتُ صِدْقٍ أَنْزَلَتْ فِي شَأْنِهَا  
فِي الذِّكْرِ نَصٌّ وَأَصِحُّ مَرْقُومٌ  
فِيهِ الْمَطْهَرَةُ الْمَطْهَرُ لِلْوَرَى  
مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ رَجْسُهُ مَعْلُومٌ  
وَلَهَا مِنَ الْآيَاتِ مَا لَمْ يُحِصَّهُ  
فِكْرٌ وَعَقْلٌ قَدْ جَلَّتْهُ عُلُومٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵م: ۲۳۴)

در شأن کعبه آیات ارزشمندی نازل شد؛ که در قرآن کریم به روشنی مکتوب است. کعبه پاک است و خلق را از، هر گناه و نا پاکی که پلیدیش آشکار است، پاک و پاکیزه می کند.

کعبه نشانه هایی بس بزرگ دارد که در اندیشه، نگنجد و به فکر انسان نمی رسد. و علم و دانش و عقل را جلا داده است.

شاعر منزلگه یار را بسان دفتر خاطراتی می داند؛ که تمام وقایع اسلامی در متن آن نگاشته است؛ و این که چگونه انسان های وارسته ای مورد آزمایش و امتحان سخت الهی قرار گرفته اند:

تُرْوَى لَنَا عَنْ هَاجِرٍ وَصَغِيرِهَا  
وَ حَلِيلِهَا إِبْرَاهِيمَ وَ هُوَ كَلِيمٌ  
عَنْ إِبْتِلَاءَاتٍ وَ مَا فِيهَا بَدَأَ  
لِلَّهِ مِنْ حَدَثٍ حَوْتُهُ رُسُومٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵م: ۲۳۴)

کعبه یاد آور هاجر و فرزندش است؛ همچنین شوهرش ابراهیم علیه السلام که دل زخم است. او از سختی‌های سخن می‌گوید که حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده اش داشتند؛ این که چگونه رنج و سختی‌های بی‌شماری در کنار خانه ی حق، متحمل شدند و عاقبت به سعادت رهنمون شدند. شاعر از آزمایش الهی که امری حتمی و قطعی است، روایت می‌کند. سمانی در این فرازها از خدمت پیامبران به کعبه سخن گفته، این که چگونه آنان در شداید بدان پناه می‌بردند و به واقع با این یادآوری خدمات همگان را به تصویر می‌کشاند؛ وی پس از توصیف این مراحل به صفا و مروه که بهترین مکان برای پذیرش خواسته هاست اشاره کرده و آن را نماد تلاش و تکاپو می‌داند:

بَيْنَ الصَّفَاءِ وَ مَرْوَةَ كَانَ الدُّعَاءُ      اء مَعَ الرَّجَاءِ وَ مَاؤُهَا مَعْدُومٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵: م: ۲۳۴)

شاعر قربانی منا را رمزی از رموز قربانی کردن نفس می‌داند؛ او تأمل و تعمیق در این رویدادها را عامل دست یافتن به فلسفه ی آن‌ها می‌داند:

وَ الدَّبْحُ كَانَ لِحِكْمَةٍ مَعْلُومَةٍ      مَا كُلُّ سِرٍّ غَامِضٍ مَعْلُومٌ  
وَ الْأَمْرُ أَمْرُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ      سُبْحَانَ رَبِّيَ عَالَمٍ وَ حَكِيمٍ  
فَقَدَاهُ بِالدَّبْحِ الْعَظِيمِ مَلِكِهِ      حَاشَا وَكَلَّمَ مَا اعْتَرَتْهُ هُمُومٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵: م: ۲۳۴)

شاعر بعد از اشاره به دستورات الهی با تکیه بر کلام وحی، از داستان ابراهیم خلیل علیه السلام و قربانی نمودن اسماعیل علیه السلام می‌گوید که در حقیقت او نفس خود را در پیشگاه عظمت و مشیت الهی سر برید تا این گونه او را به ذبح عظیم فدا کرد، در این جا شاعر به آیه ی ۱۰۷ سوره صافات نظر دارد، که عمل نمودن به این دستورات را پیروی از احکام الهی می‌داند.

### قصیده مکه مکرمه

سمانی در توصیف خویش بریدن از ما سوی الله و بر حذر شدن از هوا و هوس را در این مسیر برای مخاطب یاد آور می‌شود که برای تحکیم پیوند وصال به هدایت در راه رسیدن به معبود مهمم بوده و همگان را برای سالک گوشزد می‌نماید:

يَا سَالِكًا سُبُلَ الْوُصُولِ لِمَكَّةَ      لَا يَشْغَلْنِكَ بَهْرَجٌ وَ نَعِيمٌ  
فَأَصْرَفُ هَوَاكَ لِمَنْ بَرَاكَ جَمِيعُهُ      وَ نَعِيمٌ جَنَاتٍ هُنَاكَ يَدُومٌ  
جَاءَ الْخَلِيلُ مِنَ الشَّامِ يَرُومُهَا      طَابَ الْمَكَانُ وَ طَابَ فِيهَا مُقِيمٌ  
مُتَهَجِّجٌ مُتَعَبِّدٌ مُتَبَتِّلٌ      لَا شَيْءَ إِلَّا هَاجِرٌ وَ حَلِيمٌ  
(السمانی، ۲۰۰۵: م: ۹۷)

ای آن که مسیر مکه (کعبه) را می‌پیمایی، فریبندگی‌ها و برخورداری‌ها تو را به خود مشغول نسازد.

عشق و علاقه‌ات را صرف کسی کن که همه این‌ها (زخارف و دلبستگی‌ها) را آفریده و آن‌جا بهشت جاودان است که ماندگار می‌باشد.

حضرت ابراهیم علیه السلام از شام به قصد کعبه آمد، که به حرمتش، آن‌جا خوب و خوش شد، و هم‌این‌که اقامت در آن‌جا خوش‌گشت. او به پرستش ابراهیم علیه السلام از خداوند یکتا سخن گفته که هیچ چیز و هیچ کس به جز هاجر (همسرش) و اسماعیل (فرزندش) به همراه نداشت.

سپس شاعر در فرازی دیگر به عبادت در حریم شریفین و متعلقات آن اشاره نموده و این‌امکان را به دلیل وجود خانه خدا و حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ارج نهاده است:

وَبِجَانِيهِ أَبُو قَيْسٍ وَالصَّفَا	لَا مَاءَ لَاطِيرَ هُنَاكَ يَحُومُ
حَتَّى تَفْجَرَ بئرَ زَمْزَمَ مَآؤُهُ	بِدَعَاءِ رَبِّكَ إِنَّهُ لَكَرِيمٌ
وَلَهَا عَلَيْنَا حُرْمَةٌ وَمُحَبَّةٌ	وَتَجَلَّةٌ بَلَدِ الْعَظِيمِ عَظِيمٌ
مَنْ لِي بَأَنْ أَحَدُوا الْمَطِيَّةَ زَائِرًا	لِرُبُوعِهَا مَعَ صَادِقِ الزُّوَارِ
وَلَهَا تَحَبُّ رِحَالَنَا فِي لَهْفَةٍ	لِتَزُولَ أَلَامَ بِنَا وَهُمُومٌ
وُلِدَ النَّبِيُّ بِهَا وَأَشْرَقَ نُورُهَا	مِنْ صَفْوَةِ عَرَبٍ لَهُمْ تَعْظِيمٌ
هُمْ سَادَةُ الْبَلَدِ الْحَرَامِ وَأَهْلُهُ	بَيْنَ الْقَبَائِلِ فَضْلُهُمْ مَعْلُومٌ
وَطَنُ الرَّسُولِ وَالْإِلَهِ وَصِحَابِهِ	فَرُضٌ عَلَيْنَا حُبُّهُمْ وَلُزُومٌ

(السمانی، ۲۰۰۵ م: ۲۳۶)

در کنار کعبه، کوه ابو قیس و صفا است که نه آبی و نه پرندۀ ای بود (خالی از سکنه و ارج و مقام نداشت) تا این‌که چاه زمزم به دعای پروردگارت که او کریم و بخشنده است، جوشیدن گرفت و این‌ها برای ما حرمت و احترام دارد و قابل تکریم است؛ چرا که شهر عظیم، از آن‌فرد عظیم است. سپس شاعر خرسند از این دیدار می‌گوید کیست که قافله‌داری کند تا همراه سایر زوار منزلگهش را زیارت کنم و آن‌گاه در توصیف این سفر می‌گوید مرکب‌های ما به سوی این شهر با حسرت و شوق می‌دوید تا درد و رنج سفر زایل کند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این‌جا به دنیا آمد، و نور وجودش تابیدن گرفت. او از خانواده‌ای اصیل است که در مقابلش کرنش می‌کنیم.

آنان سروران کعبه‌اند و خویشاوندان او (رسول مکرم اسلام) فضل و برتریشان در میان قبایل معلوم است.

این‌امکان میهن رسول صلی الله علیه و آله و آل و اصحابش است، و بر این اساس؛ حب و دوستی آنان بر ما واجب است.

شاعر این مکان را، که مهبط وحی الهی است و موطن بهترین مخلوق خداست، با صفت «ساده البلد الحرام» آورده، تا فخر و افتخارش را به سروران کعبه که برای همگان فضیلت و شرف آن آشکار است ابراز دارد.

### قصیده البیع الرابع

سمانی این قصیده را در پی فهم مخاطب از حقیقت حج به عنوان یکی از واجبات حتمی و قطعی و رکنی از ارکان دین مبین اسلام، سروده است. او در این جستار می‌کوشد مفاهیم و مضامین حج و کعبه را در بیان دارد، این که حج و دیدار معبود تبلور تمام، عیار تمامت اسلام است که به جای آوردن مناسک آن به روشنی واضح؛ که همگان باید بر این فریضه ی مهم الهی همت گمارند:

وَمَنَاسِكُ بُرْهَانَهَا مَعْلُومٌ      وَالْحَجُّ رُكْنٌ فَرَضُهُ مَحْتَمُومٌ  
وَجَزَاؤُهُ الْأَحْسَنَانُ وَالتَّعْبِيمُ      وَلِلْمُسْتَطِيعِ بَيْنَهُ مَحْكُومٌ  
مَنْ حَادَّ عَنْهُ فَإِنَّهُ مَحْرُومٌ      فِي جَنَّتِهِ وَشَرَابُهُ تَسْنِيمٌ

(السمانی، ۲۰۰۵: ۳۳۵)

حج از ارکان دین اسلام است که واجب و قطعی است، و اعمال و علت این رکن مهم برای فرد مستطیع و با نیت قطعی مشخص است؛ که پاداش آن بر خورداری از نعمت و نیکویی و چشمه ی جوشان فیض الهی در بهشت برین است؛ به گونه ای که، آن کس که از این نعمت (کعبه و حج) روی برتابد، از رحمت الهی محروم است.

سمانی باز هم لازمه ی این سفر روحانی را بریدن از دلبستگی‌ها می‌داند. او که در این مراسم توحیدی، دیده ی اشک بارش بواسطه ی طهارت و پاکی دل از کینه و حسد خالی است؛ می‌گوید: حاصل این عمل پسندیده عفو و بخشش الهی است:

وَدَعْتُ أَهْلِي صَاحِبًا وَأَقَارِبًا      وَحَمَلْتُ فِي جَنَبِي شَوْقًا لِأَهْيَا  
وَالدَّمْعُ فِي الْخَدَيْنِ يَجْرِي سَاكِبًا      مِنْ جَدَّةٍ أَحْرَمْتُ حَجًّا طَالِبًا  
وَقَصَدْتُ مَكَّةَ مُسْتَجِيرًا تَائِبًا      غُفْرَانَكَ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَحِيمٌ

(السمانی، ۲۰۰۵: ۳۳۵)

اهل و عیالم و خویشاوندان را ترک نمودم و لکن در کنار آن شوق و اشتیاق محبوب را با خود دارم.

اشک بر گونه‌ها جاری است و من از «جدّه» به قصد حج، محرم شدم. (او در فرازهایی دیگر محرّمات احرام را که باید حاجی، امساک کند؛ بیان نموده است). توبه کنان و پناه جویان راهی مکه شدم به امید عفو و بخشش حق، چرا که تو خداوند رحیم و مهربان هستی.

## نتیجه

از آنچه گفته شد دریافتیم که: اماکن مقدس و عبادتگاه‌های اسلامی در شعر السمائی اهمیت والایی دارد. در این میان توصیف کعبه و مدینه النبی به عنوان دو میراث ارزشمند مورد توجه بوده و شاعر به روش‌های مختلف و اشکال گوناگون (مدح و گوناگون آن: معارضه، تشطیر، نعت، بدیعیات و...) در ذکر جایگاه خانه خدا و حرم حضرت مصطفی ﷺ هنر نمایی کرده است. همانگونه که در قرآن کریم، کعبه به عنوان نخستین پایگاه توحیدی و مرکز پرستش و ستایش حضرت حق معرفی و حضرت محمد مصطفی ﷺ نیز الگوی انسان کامل و رمز هدایت، آمده است.

سمائی به عنوان شاعر مسلمان سودانی معاصر است که این قصاید از دیوان او با عنوان «المعصرات» استخراج شده است؛ عنوانی که با اقتباس از آیات قرآن کریم برای جاودانه نمودن سروده‌هایش و ترسیم عشق و دلدادگی‌اش به حضرت محمد مصطفی ﷺ تقدیم داشته است. او احساسات پاک خویش را در قصاید: «مدینه، مکه، عرفات، کعبه‌الآمال و...» با به کار بردن اصطلاحات صوفیانه و عارفانه در قالب رمز بیان داشته است.

صاحب المعصرات وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت را بسان ظهور نور آفتاب در ظلمت جهالت می‌داند که مدینه به یمن حضور حضرتش مبارک گشته و منبع خیر و نهایت عشق گشته است.

او در سروده‌های خویش به کعبه و متعلقات آن نیز اشاره کرده و از تصویرسازی و مضمون آفرینی غافل نبوده است. بنابراین مفاهیم برآمده از اشعار شاعران فوق، موارد ذیل قابل استنباط است که بر می‌شماریم تا وجه اشتراک و افتراق تمییز شود.

السمائی بحث‌های اسلامی و فنون تصوف را در قصایدشان جای داده‌اند که به نظر او در این گرایش با نظری بر بزرگانی نظیر: ابن فارض، ابن عربی و... گوی سبقت را از دیگران ربوده است؛ همچنین وی در مدح به شیوه‌ی قدما برخی از قصاید را با ذکر اطلال و سبک‌های خاص خود آورده و مدح را واسطه‌ی، معنای شعری خویش قرار داده است.

از بارزترین اسلوب‌های ظاهری در قصاید او تکرار است که به عنوان عنصر فعال و یک شگرد هنری محسوب می‌شود؛ وی با این سبک می‌خواهد تاثیر بیشتری بر مخاطب گذاشته و او را متوجه مطلب نماید. همچنین السمائی در قالب رمز و نماد بیشترین سهم را در تبیین معانی اسلامی دارد.

وی از شیوه‌های مختلف ادبی برای نشر و تبلیغ آموزه‌های دینی استفاده نموده است؛ بهرمندی از هنر توصیف برای بازگو کردن حقایق، به کار بردن دعا به عنوان ارتباط زیبا و دلنشین بندگان با پروردگار خویش و... به عنوان نمونه‌هایی از شگردهای اوست.

## فهرست منابع

۱. السمائی، عبدالحمود، ۲۰۰۵م، دیوان المعصرات، ط ۱، سودان.
۲. الشیب، غازی، بی تا، فن المدیح النبوی فی العصر المملوکی، ط ۱، المكتبه العصریه، بیروت.
۳. الزیات، احمد حسن، ۱۹۷۸م، تاریخ الادب العربی، دارالثقافه، ط ۲۸، بیروت.
۴. خضیر الکیسی، عمران، بی تا، لغه الشعر العربی المعاصر، ط ۱، الکویت.
۵. شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۸۱) رستاخیز کلمات، انتشارات سخن، تهران.
۶. انوار، سید امیر محمود، ۱۳۸۴، ولایت محبت ساز ولی باده ی عشق انداز، مجله علمی پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ی ۲، دانشکده ی ادبیات دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
۷. صدری، جعفر، ۱۳۹۴، کعبه و مدینه النبوی در شعر عربی معاصر، پایان نامه دکتری، علوم تحقیقات تهران.
۸. عرفان، حسن، ۱۳۸۸، ترجمه و شرح جواهر البلاغه، جلد ۲، چاپ دهم، قم.
۹. علوی مقدم، محمد، ۱۳۷۲، در قلمرو بلاغت، جلد ۱، نشر آستان قدس رضوی، مشهد.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، جلد ۱، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
۱۱. گرکانی، محمد حسین، (۱۳۷۷)، ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، چاپ سه‌م، تبریز.

